موضوع: بررسی حديث مدينه العلم

بررسی کتاب فتح الملک العلی در اثبات حدیث مدینه العلم

نادرستی شرط عدم تایید بدعت

مشروط کردن قبول روایت اهل بدعت، هر چند صدوق و ثقه باشد، به این که روایتش موید مذهب و عقیده اش نباشد، یکی از دسیسه های نواصب است تا بدین وسیله، فضایل علی (ع) را انکار کنند. آنان تشیع راوی را نشان بدعت او قرار دادند و نقل فضایل علی (ع) را نشانه تشیع راوی قلمداد کردند. بدین صورت روایت راوی موثق را در مورد فضایل علی (ع) مردود و در مسایل دیگر مقبول شمردند. نتیجه این خواهد بود که هیچ حدیثی در فضل علی (ع) صحیح نخواهد بود، چنان که برخی از غلات نواصب که نقاب حیا را از چهره خود برگرفته اند، مانند ابن تیمیه و همانندهایش، به این مطلب تصریح کرده اند.

تا آن جا که می دانم، نخستین کسی که به این شرط تصریح کرده است – اگر چه در عصر وی به آن عمل می شد- ابراهیم بن یعقوب جوزجانی[[1]](#footnote-1) است که در میان اهل جرح و تعدیل به «سعدی» معروف است. او یکی از غلات نواصب و پیرو حریز بن عثمان ناصبی بود. حریز کسی است که هر صبح و شام هفتاد بار علی (ع) را لعن می کرد و در توجیه آن می گفت: علی (ع) سر های پدران و اجدادم را قطع کرده است. او در مورد حدیث «أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی» گفته است: حدیث صحیح است، ولی راوی، سخن پیامبر (ص) را خطا شنیده است؛ حدیث «أنت منی بمنزلة قاورن من موسی» بوده است.[[2]](#footnote-2)

جوزجانی، پیرو مذهب این فرد خبیث در ناصبی گری است. مضافا بر این که در جرح و تعدیل نیز روش تعصب را برگزیده و هر کسی را که گرایش تشیع داشت مورد جرح و طعن قرار داد و او را منحرف از حق معرفی کرد. چنان که حافظ ابن حجر در مقدمه «لسان المیزان» یادآور شده و گفته است: «کسی که میان او و آن که وی را جرح می کند، عداوت ناشی از اختلاف در عقیده وجود داشته باشد، سخنش مقبول نخواهد بود، زیرا فرد حاذق هنگامی که در قدح های ابواسحاق جوزجانی نسبت به اهل کوفه تأمل می کند، به شگفت می آید. این امر ناشی از شدت انحراف او در ناصبی گری و شهرت اهل کوفه در تشیع است. بدین جهت می بینی که وی در جرح آنان زبان گویا و عبارتی رها دارد تا آن جا اساطین حدیث و ارکان روایت مانند اعمش، ابونعیم و عبیدالله بن موسی را نیز تضعیف می کند».[[3]](#footnote-3)

این فرد ناصبی اولین کسی است که بر این قاعده تصریح کرد و در مقدمه کتاب خود درباره جرح و تعدیل – چنان که حافظ ابن حجر از او نقل کرده – گفته است: «برخی از راویان، منحرف از حق و صدوق اللهجه می باشند. راه چاره در مورد آنان این است که حدیثشان در غیر آنچه بدعت آنان را تقویت می کند اخذ شود».[[4]](#footnote-4) هدف این است که روایت راویانی که گرایش شیعی دارند و صدوق و امین در سخن می باشند، درباره احکام و مانند آن پذیرفته شود و در باره فضایل علی (ع) مردود گردد.

اگر این شرط در قبول روایت راویان، معتبر باشد، همه سنت رد خواهد شد، زیرا هیچ راویی نیست مگر این که در اصول و فروع، مذهب و رای ویژه ای دارد. بر این اساس هر گاه روایتی که موید مذهبش است را نقل کند، هر چند فردی موثق و مامون باشد، رد خواهد شد، چون که در فرض مزبور محتمل است که هوای نفس در نصرت مذهب بر وی غلبه کرده باشد، چنان که همین احتمال در مورد راوی موثق از اهل بدعت داده شده است. بنابراین، همان گونه که روایت راوی شیعی در مورد فضایل علی (ع) مقبول نیست، روایت غیر شیعی نیز در مورد فضایل ابوبکر، مقبول نخواهد بود. همچنین روایت اشعری در جایی که موید تأویل باشد پذیرفته نخواهد شد، و روایت سلفی در آنچه موید تفویض است، مقبول نخواهد بود. نیز از شافعی روایتی که موید مذهب او باشد یا از حنفی روایتی که مذهبش را تایید کند و روایت اصحاب دیگر ائمه مذاهب نیز در مواردی که موید مذهب آنان است، رد خواهد شد، به ویژه آن که در بین پیروان همه مذاهب افرادی بوده اند که در تایید مذهب خود جعل حدیث کرده اند. بر این اساسا تنها روایاتی پذیرفته خواهد شد که متواتر یا مورد اتفاق همه مذاهب باشد که شمار آن ها نسبت به خبرهای واحد و موارد اختلافی اندک است. در نتیجه اکثر سنت رد خواهد شد که نادرستی آن آشکار است، پس مبنایی که چنین لازمه باطلی دارد، نادرست است.

به خاطر همین لازمه نارست است که ائمه علم حدیث چنین شرطی را بیان نکرده اند، بلکه به روایات شیعه که موید مذهب آنان است، احتجاج نموده اند، چنان که بخاری و مسلم در خصوص فضایل علی (ع) از راویان شیعی، روایت نقل کرده اند، مانند روایت: «أنت منی و أنا منک» که بخاری[[5]](#footnote-5) آن را از عبیدالله بن موسی عَبسی[[6]](#footnote-6) نقل کرده و گفته است که وی شدید التشیع بود[[7]](#footnote-7). و حدیث «لایحبّک الاّ مومن و لایبغضک الاّ منافق» که مسلم[[8]](#footnote-8) از عدی بن ثابت[[9]](#footnote-9) روایت کرده است و او شیعی غالی و داعی بود. دیگر ائمه اصحاب صحاح، سنن و مصنفات که جز احادیثی را که به آن ها احتجاج می کردند را نقل نمی کردند، و به صحت بسیاری از آنها تصریح نموده اند نیز به همین روش عمل کرده اند که بیان گر نادرستی شرط مزبور می باشد، و این که در صحت و قبول خبر غیر از ضبط و صدق راوی، چیزی شرط نمی باشد، چنان که عبد السلام بن صالح راوی حدیث (باب مدینه علم النبی (ص)) و بسیاری که متابعین او در نقل این حدیث - چنان که پیش از این توضیح دادیم - همین گونه بودند.

سوال و جواب

ممکن است گفته شود آیا شما اگر احراز کردید فردی صادق و دارای ضبط است و از سوی دیگر معتقد نیست که می تواند برای پیش برد مذهب خود کذب بگوید، حال اگر چنین فردی روایتی بر خلاف اعتقادات شما نقل کند آیا کلامش را می پذیرید؟

پاسخ این است که وقتی می گوییم فردی صادق است به این معنا است که تعمد بر کذب ندارد، اما ممکن است مرتکب سهو و خطا شود. تنها معصومین هستند که از سهو و خطا مصون هستند. حال اگر تعارض شود بین راویی که معصوم است و راویی که معصوم نیست، قطعا حدیث راوی معصوم مقدم است. در روایت ما، وقتی روایت به امام معصوم برسد، به این معنا است که آن روایت را پیامبر (ص) نقل کرده است .

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ابراهیم بن یعقوب، ابواسحاق جوزجانی (م 259 هـ)، مولف کتاب«الشجرة فی احوال الرجال» [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذیب التهذیب، ج2، ص 221- 222، شماره 1238 [↑](#footnote-ref-2)
3. لسان المیزان، ج1، ص 23 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 18 ؛ الشجرة فی احوال الرجال، ص 11 [↑](#footnote-ref-4)
5. صحیح بخاری، ص 659، ح 2699 و 1042 و 4251 [↑](#footnote-ref-5)
6. عبیدالله بن موسی بن ابی المختار، ابو محمد کوفی (م 214 هـ). ابن معین، ابوحاتم، عجلی و دیگران او را توثیق کرده اند. تهذیب التهذیب، ج5، ص 411- 413، شماره 4477 [↑](#footnote-ref-6)
7. قال الساجی: صدوق، کان یفرط فی التشیع، همان، ص 413 [↑](#footnote-ref-7)
8. صحیح مسلم، ج1، ص 86، ح131. عن الاعمش، عن عدی بن ثابت، عن زرّبن جیش قال : قال علی (ع): و الذی فلق الحبّة و برأ النسمة انه لعهد النبیّ الامیّ (ص) الیّ أن لایحبنی الا مومن و لایبغضنی الا منافق. [↑](#footnote-ref-8)
9. عدی بن ثابت انصاری کوفی (م 115 هـ). ابوحاتم، احمد بن حنبل، عجلی و دیگران او را توثیق کرده اند. ابن معین او را شیعی مفرط نامیده و دارقطنی پس از توثیق او گفته است: الا انه کان غالیا فی التشیع. تهذیب التهذیب، ج5، ص 529، شماره 4676 [↑](#footnote-ref-9)